وحدت شهودی روح؛ تعدّد ارواح در روایت؟

چند روح ممکن است؟ قبل از اینکه برسیم من توضیحی بدهم. خالصه یک روح است یا دو روح؟ یک نفر است یا دو نفر؟ خب آن چه که ما واضح می‌بینیم، یک نفر است. یک نفر هم بیشتر از یک روح ندارد. چطور است که می‌فرمایند پنج روح است؟ آیا برای این می‌توان توضیحی یافت یا نه؟ یکی از آقایان فرمودند: این خلاف برهان فلسفی نیست؟ وقتی در برهان فلسفی می‌گویید که این یک وجود است، یک وجود که نمی‌شود چند وجود باشد. این یک نفس است که به بدن تعلق گرفته است. «النفس فی وحدتها کلّ‌القوی». چطور ممکن است که بگوییم یک وجود پنج روح دارد؟

من توضیحی را عرض می‌کنم. همه مبادی آن هم هست. در کتاب‌های مختلف کلامی هست. چیزی نیست که ابهام داشته باشد. هر کسی وقتی خودش را می‌بیند می‌گوید من. چند نفر است؟ یک نفر. چند روح دارد؟ یک روح. این روح او چند درک دارد که می‌گوید «انا»؟ مُدرک، یکی است.

مثال‌های ساده

خب مثال‌های ساده؛ آلآن دو ظرف آب می‌آوریم؛ یک آب بسیار سرد است. یک آب هم خیلی داغ است. این دست را در آب سرد می‌گذارد و دست دیگر را در آب گرم می‌گذارد. آلآن دست او می‌فهمد که این آب سرد است یا نمی فهمد؟ دست دیگر می‌فهمد که این آب گرم است یا نه؟

شاگرد: می‌فهمد.

استاد: خب او که یک نفر بیشتر نیست، چطور دو چیز را می‌فهمد؟! همزمان دو چیز را می‌فهمد. خب او که یک نفر است! یک مُدرک و یک درک است. خب خالصه یا باید سردی را بفهمد یا گرمی را.

شاگرد: مجرّد ِجامع الاضداد است.

استاد: آن مجرّد واحد، داغی را درک می‌کند یا سردی را؟

شاگرد: هر دو را می‌تواند درک کند. چون حضور او حضور کامل است. هیچکدام از این دو برای او غیبت ندارد.

استاد: یعنی روحی که آلآن متعلق به بدن نیست، داغی و سردی آن دو کاسه را حس می‌کند؟

شاگرد: روح به واسطه بدن حس می‌کند.

استاد: احسنت، حالا به مقصودی که دارم رسیدیم. وقتی روح به بدن تعلق می‌گیرد، درست است که روح می‌گوید «من» که یک واحد است. اما این یک واحد می‌تواند نسبت به شئونات بدنی که به او تعلق گرفته، شئونات عرضی داشته باشد. یعنی روح یکی است اما قوه باصره او قطعاً غیر از قوه سامعه است. روح همان روح است بیننده، همان روح است شنونده، اما قوه شنوائی او از قوه بینائی او متفاوت است. پس منافاتی ندارد وقتی یک وجود و یک مُدرک است ولی در عرض هم دو شأن دارد: شأن بصر و شأن سمع. مثل اینکه در اینجا دو دست دارد، روح در هر دو دست حاضر است. در این دست، روح است که داغی و سردی را حس می‌کند، اما توسّط دست در این موطن و در این شأن . به واسطه حضوری که روح در دست دارد سردی را احساس می‌کند ای گرمی را احساس می‌کند؛ به توانبی که عرض کردم.

با این مثالهای ساده جلو برویم. بنابراین روح می‌تواند شئونات طولی و عرضی داشته باشد. این در کتابهای کلامی و فلسفی و عرفان بحثی است و متکرر ذکر شده است. خب وقتی به این صورت است، مانعی ندارد نسبت به شئوناتی که برای روح پدید می‌آید، اصل محفوظ او و اصل هویت او یکی باشد، اما شئوناتی که به‌صورت خلع بعد اللبس ای لبس بعد اللبس، در طول همه ای من؛ یکی را خلع می‌کند و به‌صورت جدیدی متلبس می‌شود، مانعی ندارد که تمام اینها را داشته باشد.

خب در همین دو دستی که صحبت کردیم، یکی از آنها را تخدیر کنید و کاملاً حس از آن برود و فلج شود، الآن دست فلج ،سردی آب را می‌فهمد ای من می فهمد؟ نمی فهمد. اما دست دیگر می‌فهمد. خب وقتی الآن آن دست نمی فهمد، بخشی از روح تکه شد ای من؟

شاگرد: نه.

استاد: روح می‌تواند گرمی کاسه این طرف را بفهمد ولی چون دست دیگر بی حس شده چیزی نمی فهمد، خب روح که تکه نشده است، چرا نمی فهمد؟ یعنی الآن که بریده شد، روح بریده شده؟

شاگرد: واسطه ندارد.

استاد: آن آلت و وسیله‌ای که به وسیله آن می‌فهمید نیست. خب همین الآن اگر وسیله درست باشد، می‌تواند بفهمد ای من؟ می‌تواند بفهمد. پس معلوم می‌شود با اینکه اصل جوهره روح واحد است، با اینکه شأن لمس و حس را دارد اما می‌تواند یک حجابی برای درک او بیاید. ذات روح در خودش، قوه لمس و حس را دارد اما حجابی می‌آید و آن حجاب نمی‌گذارد که درک کند. این مثالهای ساده را برای محجوب شدن عرض می‌کنم. یعنی ببینید با اینکه ذات روح یک شئوناتی را دارد و درعین‌حال که قواش موجود است اما می‌بینیم بالفعل محجوب است، بالفعل درکی ندارد و محجوب است، اما اصل قوه درک در آن هست؛ روح که تکه نشده است.

بازبینی #2
ایجاد شده 17 ژوئیه 2024 13:17:24 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 ژوئیه 2024 14:25:43 توسط ... .